

شهید منصور باصری



ازتبار علی
سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	امیر
تاریخ تولد	۱۳۳۵/۰۸/۰۶
محل تولد	اصفهان – اصفهان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۲/۲۳
محل شهادت	فاو
مسئولیت	
نوع عضویت	
شغل	
تحصیلات	
مدفن	اهرم

زندگینامه

شهید منصور باصری فرزند امیر در سال ۱۳۳۵ در محله همت آباد شهر شهیدان شاهد اصفهان در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود. وی در همان اوان کودکی فردی متعهد و با اخلاص بود. شهید باصری به دلیل فقر مادی فقط تا کلاس سوم ابتدایی موفق به ادامه تحصیل گردید و پس از آن، جهت امرار معاش زندگی خود و مادرش و دیگر برادرانش مشغول به کار شد. آن هم با ماشین‌های سنگین در شغل شریف رانندگی. او در طول زندگی خود با ظلم و ستم فاسدان طاغوت (رژیم محمد رضا پهلوی) دست و پنجه نرم می‌کرد و در زادگاهش (همت آباد) در درگیری‌ها و تظاهرات که بر علیه رژیم منحوس گذشته شکل می‌گرفت پیشقدم بود و به جوانان آگاهی می‌داد و اهالی محله را بر علیه ساواک شاه تحریک می‌نمود و از دوستان با وفا به روحانیت بود و غالباً در مواقع گوناگون با آنها به سر می‌برد و کسب فیض می‌کرد.

شهید باصری در سن ۱۶ سالگی ازدواج کرد آن هم به این نیت که به سفارش پیامبر اکرم (ص) جامه عمل بپوشاند که ثمره این ازدواج ۲ دختر و ۲ پسر است. او برای چندین بار عازم کربلای ایران شد و در آخرین مرحله با کاروان سپاهیان امام حسین عازم جبهه گردید و حسین وار مقاومت کرد و بعد از رشادت‌های کم نظیر خود توسط بعثیون کافر با تیر مستقیم دشمن از ناحیه سر مجروح و خون پاکش پهنه دشت کربلای جنوب را آبیاری نمود و با خون پاک خود کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله را ترسیم نمود و این انقلاب عزیز و این دین ناب محمدی را بیمه کرد.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

وصیت نامه

وصیت نامه نامه شهید منصور باصری

بسم رب الشهداء والصدیقین

و قاتلوهم حتی لا تکنوا فتنه

به نام الله ، معبود عاشقان به او پیوسته و با سلام بر تمامی مظلومان تاریخ از صدر تا کنون و با سلام بر امام بزرگوارمان که پرچم توحید در ایران به احتراز در آورد و با سلام به ارواح طیبه شهدا اسلام و سلام بر امت شهید پرور .

اینجانب منصور باصری فرزند امیر به شماره شناسنامه ۲۹۷۲۷ صادره از اصفهان به سال ۱۳۳۵ که اکنون جهت یاری اسلام عزیز و ادامه دادن راه خونین هیئت شهدای اسلام آگاهانه و با دیده ای باز و روشن راه خود را پیدا کرده و عازم جبهه ها می شوم تا شاید بتوانم دین خود را نسبت به اسلام و مسلمین ادا نمایم . بنده به عنوان یک فرد مسلمان و پیرو خط امام ، به همه جوانان عزیز وصیت می کنم که به جبهه ها بروید که بهترین محل برای خودسازی است . شمایه جبهه ها به خاطر شهادت نروید ، شهادت هدف ما نیست ، جهاد مسئله اصلی ماست . ملت عزیز قدر این بسیجی ها را بدانید که پایه های اصلی انقلاب و جنگ هستند در مسیر ولایت فقیه باشید و امام را تنها نگذارید که او سکان دار این جامعه اسلامی است قدر مسئولین مملکتی را بدانید هی نق نزنید و نگویید فلان جنس نیست ، چقدر گرانی است ، و غیره . سختی ها را تحمل کنید که در پس هر طوفانی آسایش است .

هان ای مردم دل به دنیا نبندید که دنیا به هیچ کس وفا نمی کند . و تو ای مادر مهربانم که در بزرگ کردن و راهنمایی من زحمات زیادی را متحمل شدی و برای من به جای پدری مهربان بودی . هر چند نتوانستم زحمات شما را جبران نمایم ولی عاجزانه از تو می خواهم که مرا به بزرگواری خودت ببخشد و همچون دیگر مادران شهدا صبر را پیشه کنی و در شهادت من ناراحتی نکن زیرا تو در فراق برادر ام محمود دل سوخته ای . سخنی هم با برادران و خواهرانم دارم که راه مرا به هر نحوی که ممکن است ادامه دهید و همیشه پشتیبان امام و انقلاب بوده و صحنه های انقلاب خالی نکنید و در پایان زهرا ، اسماعیل ، مریم و ابراهیم بسیار زیاد سلام می رسانم و از راهی دور روی همه آن ها را می بوسم و اگر خداوند مرا لایق دانست به فیض شهادت نایل آیم . مادر و مادر فرزندانم قیم آنها می باشند و فرزندانم امانتی هستند از من به پیش شما ، شما حال خود می دانید و خدای خود ، که فرزندانم آن طور تربیت کنید که اسلام می خواهد .

صحرای خطر گام مرا می خواند

صهبای سحر جام مرا می خواند

وقت به خون رفتن است هان گوش کنید

از عرش کسی نام مرا می خواند

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی

خمینی را نگهدار

از عمر ما بکاه و به عمر او بیفزای

منصور باصری

بنیاد شهید انقلاب اسلامی شهرستان تنگستان (اهرم)

خانواده شهید

خاطرات

خاطراتی از هم‌رزم و برادر شهید

در سال ۱۳۶۷ هر دو جبهه جنوب منطقه آبادان بودیم به تازگی نیروهای خودی از فاو عقب نشینی کرده بودند ما در گسبه مستقر بودیم سنگر من با سنگر برادر منصور فاصله داشت حدود ۳۰۰ متر از هم فاصله داشتیم عصر بود من جهت دیدن برادر من منصور رفتم نزد ایشان او دوشیکا کار می کرد و امان از عراقی ها گرفته بود تا عراقی ها شب که منصور با دوشیکا مزاحمشان شده بود او را با دوربین مادون قرمز یا به هر طریق ممکن شناسایی کرده اند . پل ما بین فاو و گسبه تخریب شده بود منصور قسمت پل منتهی به خاک خودمان بود . عراقی ها با قناسه که اسلحه ای است دوربین دار صبح ساعت ۸ تیر به سر منصور زدند و به سر منصور . من در سنگر زیرین بودم چون دوشیکا بالای سنگر بود یکباره صدایی شنیدم رفتم تا منصور افتاده او را در بغل گرفتم . فرماندهان دیدند من ناراحت هستم مرا دل‌داری دادند و مرا بردند سنگر فرماندهی به من گفتند تو بهتر است همین جا استراحت کنی . چند روزی در منطقه من استراحت کردم و منصور هم برده شد سرخانه بیمارستان . بعد من برگشتم منزل که آن زمان منزل‌مان اهرم بود . اما به مادر من نگفتم از لحاظ نظامی و سیاسی و اجتماعی درست نیست که این خبر را من بگویم . لذا چند روزی صبر کردم تا اینکه چند نفر از فرماندهان که در منطقه بودند آمدند منزل ما و خبر را به مادر من گفتند .

منصور برادر بزرگتر ما بود به ما احترام می گذاشت ما هم زیاد به او احترام می گذاشتیم همیشه سعی می کرد ، چنانچه موردی هست به ما در موقع لازم تذکر و یاد آوری می کرد . ما هم به تو صیه های او گوش می کردیم . او فردی متدین و با اخلاق اسلامی بود او اهل نماز و ارتباط با خدا بود . به ما می گفت سعی کنید با مردم خوب باشید و هر کس را به جای خود و در حد خود احترام کنید .

علیرضا باصری

خاطراتی از مادر شهید

فرزند من منصور در اصفهان زندگی می کرد . او همسر و دو دختر و دو پسر دارد که الآن بزرگ شده اند . از خاطراتی که من از او دارم این است که یک سال قبل از شهادت یک روز برای دیدن من به اهرم آمدند تا عکسی دارد گفت مادر این عکس به عنوان یادبودی بپشتان باشد . گفتم مادر من باید عکس بدهم برای شما برای یادبودی . گفت فرقی نمی کند چه اشکال دارد عکس من نزد شما یادبود باشد .

همیشه از اصفهان به اهرم می آمد برای دیدن من و برادرانش . تا اینکه سال ۶۷ آمد به دیدن من . یک روز در منزل‌مان با خواهرم که خاله او باشد نشسته بودیم داشتیم قلیان می کشیدیم . او گفت این آخرین قلیانی است که با شما می کشم و شما نزد من قلیان می کشید . گفتیم خدا نکند تو چرا این حرفها را می زنی گفت من می خواهم بروم جبهه و احتمال زیاد دارد شهید شوم و مرا حلال کنید . من گفتم حلال زندگیت باشد انشاءالله . و او با برادرش علیرضا از طریق بسیج اهرم رفتند جبهه . مدت کمی گذشت دیدم علیرضا برگشت چند شب قبل هم من خواب وحشتناک دیده بودم و احتمال می دادم برای بچه ها خطری پیش آید . به همین خاطر خیلی نگران بودم انگار منتظر حادثه ای بودم وقتی علیرضا از جبهه برگشت به او گفتم خیلی زود آمدی نکند منصور گشته شده؟ گفت نه . تا او نمی خواهد به من بگوید که واقعا منصور گشته شده . بعد از چند روز چند نفر از فرماندهان سپاه و بسیج به

نام آقای صابری و زارعی و چند نفر از اهرم به نام های عبدالحسین گرامی و سید محمد تقی هاشمی آمدند منزل ما و خبر را به ما گفتند . من فقط خدای را شکر کردم و از خدا طلب صبر کردم و جسد مطهر او را از بنیاد شهید اهرم که وسط شهر اهرم بود تا بهشت اکبر اهرم تشیع کردند. البته شغل اصلی منصور راننده ماشین های سنگین مثل تریلی کمر شکن بود.

سجایای اخلاقی شهید

شهید منصور باصری فردی متعهد ، با اخلاق و با غیرت ، عزت زیست و با عزتمندی به سراغ شهادت در راه دوست رفت و آن را در آغوش کشیده و جانانه با دیو صفتان که در طول تاریخ با غیرتمندان و مردان با عزت در ستیزند به نبرد پرداخت و تا پای جان استقامت کرد و خون پاک خود را به پای درخت اسلامیت و انسانیت جاری کرد تا دین فطرت که همان اسلام ناب محمدی است تناور شده به ثمر بنشیند .

آری ! باصری بصیرت دینی داشت او با چشم دل به سخنان رهبرش ، پیر مرادش و امامش توجه داشت و با تمام وجود آن را درک کرد و همین درک و بصیرت او را به جهاد و تلاش واداشت و او را زنده ابدی کرد و شهید زنده همیشه تاریخ گردید . شهید منصور ساده می زیست و ساده می پوشید و در عمل اخلاص و در گفتار صداقت داشت همه این صفات کریمه را از مکتبش اسلام گرفته بود .

آری ! او شاگرد محرم و عاشورا و درس گرفته از شهدای کربلا و زمان فراگیری درس را از زمانی که در دامن مادر پاک دامنش بود فرا گرفته بود آن زمانی که مادر او را در آغوش گرفته و در مجلس عزای حسین (ع) شرکت می کرد و نتیجه آن شد که شهید منصور چه در دوران نو جوانی و چه جوانی هیچوقت در راه حفظ و حراست از آرمان های مقدس اسلام آرام و قرار نداشت در زمان حکومت ستم شاهی پهلوی در شهر اصفهان همراه با دیگر جوانان اصفهانی علیه رژیم سفاک پهلوی مبارزه ای بی امان داشت و در دوران جوانی هم به منظور حفظ و حراست از حکومت نو پای کریمه جمهوری اسلامی به مبارزه خود با دشمنان قسم خورده این مرز و بوم به مبارزه خود ادامه داد و به جبهه های حق علیه باطل عزیمت می کند تا بتواند دین خود را به اسلام و حفظ نظام اسلامی ادا نماید اما دیو صفتان تجاوز گر بی منطق و زورگو و مزدور بعثی عراق او را از ناحیه سر مورد هدف قرار داده و به شهادت می رساند .

اما همه تجاوز گران و ظالمان به دین اسلام انقلاب اسلامی بدانند منصور باصری و باصری ها زنده اند و راه آنها تا ابد ادامه خواهد داشت .

مگو دریغ شهید

چون جغد مگو دریغ بر خاک شهید

بس کن سخن از صدف چاک شهید

در هودج نور رفت تا بزم

پیکر پاک شهید

ملیک

از دامن خاک

تکرار حماسه

هین رجعت خیبر و حنین را

را نگرید

نگرید

تکرار حماسه ی حسین

پیروز شده است خون به شمشیر

نگرید

امروز

این معجزه ی پیر خمین را

قبله انتخاب

در چشمه نور شستشو کرد

رو کرد شهید

شهید

بر قبله ی انتخاب،

آن گاه نماز عشق را قامت بست

پس سجده به خاک کوی او کرد شهید

با هزار حنجره سبز از عشق

آن سوی مرزهای از خود گذشتن

از کوچه های مهبط وحی

بر خاک خاستگاه کبیر می گذشتند

با صلابت کوهی در گام هایشان

با قواره دست ها

تا نهایت معراج

که خروش عاصی دریاها بود



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران